



شواهدی نویافته بر معنا و کاربرد «بلبل» در متون روایی فارسی

محمدهادی خالق‌زاده* 

چکیده

بلبل به‌عنوان پرندۀ‌ای خوش‌خوان که به زندخوان، زندباف و زندواف نیز مشهور است، در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. فردوسی در ابتدای داستان رستم و اسفندیار بیتی به قرار زیر آورده:

ز بلبل شنیدم یکی داستان که برخواند از گفته‌ی باستان

در این مقدمه، بلبل راوی داستان اسفندیار شمرده شده است. جلال خالقی‌مطلق برای نخستین‌بار حدسی مطرح می‌کند که آیا این بلبل می‌تواند نه بلبل پرندۀ‌ی که لقب یک راوی باشد که در روایت داستان به مقام استادی رسیده است؟ پس از انگاره‌ی خالقی‌مطلق، شواهدی توسط پژوهشگران حاکی از آنکه در اندیشه‌ی ملل مختلف به فرد راوی، شاهنامه‌خوان و گوسان‌ها «بلبل» اطلاق می‌شود، بیان شد. این پژوهشگر ضمن معرفی شواهد گذشته و نقل‌قول‌های پیشین، به شواهدی جدید دست یافته است که در این مقاله به تحلیل آن‌ها خواهد پرداخت. این کوتاه‌مقاله که با روش توصیفی - تحلیلی نوشته شده، به این نتایج دست یافته که بلبل در مقدمه‌ی رستم و اسفندیار لقب یا صفت یک راوی است و در قزاقستان، پاکستان، هند، ازبکستان، لهستان و ایران این لقب برای گوسان‌ها وجود داشته و تا چندی پیش نیز در برخی شهرهای ایران ازجمله شیراز کاملاً شناخته شده بوده که مستندهای آن در متن مقاله آمده است.

واژه‌های کلیدی: بلبل، راوی، رستم و اسفندیار، شاهنامه‌ی فردوسی، گوسان‌ها.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران asatirpars@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۱۰/۹

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۸/۱۳

DOI: 10.22099/JBA.2024.51570.4580

شاپا الکترونیکی: ۷۷۵۱ - ۲۹۸۰



COPYRIGHTS ©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the Original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

۱. مقدمه

فردوسی گاه در روایت داستان‌ها از راویانی عام مانند دهقان و موبد یاد می‌کند و گاهی به تصریحی خاص از روایت-کنندگان مثل ماخ (در آغاز پادشاهی هرمز پسر انوشیروان)، شادان بُرزین (در آغاز داستان ترجمه‌ی کلیله و دمنه)، بهرام (در پایان داستان رستم و سهراب)، آزادسرو (در آغاز داستان کشته شدن رستم) و شاهوی (در آغاز داستان گو و طلخند) نام می‌برد. وی در مقدمه‌ی داستان رستم و اسفندیار «بلبل را راوی داستان اسفندیار و ابر غُرّنده را فریاد رستم می‌خواند و سرانجام داستان را از قول بلبل روایت می‌کند» (سرّامی، ۱۳۷۸: ۱۴۲). در یکی از ابیات این مقدمه آمده است:

ز بلبل شنیدم یکی داستان که برخواند از گفته‌ی باستان

برخی شارحان شاهنامه، بلبل را به سبب آواز خوش همان بلبلِ پرنده دانسته‌اند. میرجلال‌الدین کزازی بلبل را در معنای پرنده‌ی معروف در نظر گرفته است (رک. کزازی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۶۴۱). در یازده نسخه‌ی شاهنامه، «بلبل» ضبط شده است (رک. فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۹۳). تنها فریدون جنیدی (۱۳۸۷) در تصحیح و ویرایش شاهنامه به جای بلبل از «موبد» استفاده کرده و دلیلی که برای انتخابش آورده این است: «چنین پیداست که افزاینده‌گان سخن بلبل پیشین را دوباره آورده‌اند و گروهی نیز بلبل را همان گوسان دانسته‌اند، بی‌آنکه هیچ نشان باستانی برای این همانندی آورده باشند» (فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۴۸۵)؛ اما برای نخستین بار جلال خالقی مطلق (۱۳۷۲) حدسی مطرح می‌کند که این بلبل می‌تواند نه بلبلِ پرنده که لقب یک راوی باشد که در روایت داستان به مقام استادی رسیده است. وی می‌نویسد: «اگر حدس من که بلبل در اینجا نیز لقب یک راوی است که در کار خود به مقام استادی رسیده بوده و لقب بلبل گرفته، درست باشد و فعل «شنیدن» در مصراع «ز بلبل شنیدم...» گویای حقیقتی باشد، در این صورت محتمل است که مؤلفان شاهنامه‌ی/ابومنصورِ داستان رستم و اسفندیار را از روایت شفاهی یکی از گوسان‌های ملقب به «بلبل» گرفته‌اند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۵۴).

این شاهنامه‌شناس می‌افزاید: «این نظر بنده که بلبل در خطبه‌ی داستان رستم و اسفندیار نام یک داستان‌سرا بوده، با لقب بلبل که یکی از حماسه‌خوان‌های ازبکی داشته، یکی است، فعلاً فقط یک حدس محتمل است؛ ولی حتمی نیست.» (همان: ۴۵۱). این نکته آغازی بود بر آنکه «بلبل» می‌تواند یکی از گوسان‌ها باشد.

پژوهشگر در این مقاله درصدد آن است که روند و خط‌مشی طی‌شده‌ی این نظریه را بررسی کند و شواهدی جدیدی را به شاهد‌های پیشین اضافه کند و در پایان می‌تواند نتایج حاصل‌شده آن باشد که امروزه این معنای بلبل تنها یک حدس نیست؛ بلکه واقعیتی است که بلبل یکی از گوسان‌ها یا لقب یکی از راویان بوده که امروزه منسوخ شده است.

۱.۱. پیشینه‌ی تحقیق

ابتدا این نکته گفتنی است که تا سال ۱۳۷۲ هیچ‌کس مطرح نکرده بود که بلبل نام یا لقبِ راویان شاهنامه بوده است و در تمامی شرح‌ها، بلبل را همان پرنده‌ی مشهور می‌دانستند که پیوندی با زنده‌خوانی دارد. جلال خالقی مطلق (۱۳۷۲)، طی جستاری در کتاب ارزشمند گل رنج‌های کهن برای اولین بار این شبهه که می‌تواند بلبل نام یا لقبِ راویان داستان باشد، عنوان نمود؛ ولی در عین حال محتاطانه می‌نویسد: فعلاً فقط یک حدس محتمل است؛ ولی حتمی نیست. اکبر نحوی (۱۳۸۴)، در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه» برای نخستین بار نقلِ زندگی‌نامه‌ی مستند یکی از بلبانِ شاهنامه‌خوان در ایران را مطرح می‌کند. فرزاد قائمی (۱۳۹۲)، نیز در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل سیر تاریخی

سراینده- راویان و نقش سنت روایت شفاهی در روند روایات پهلوانی در ایران» برخی از بلبلان شاهنامه‌خوان در کشورهای دیگر را با استناد به ترجمه‌ی آثار ذکر می‌کند. سجاد آیدنلو (۱۴۰۱)، در کتاب *دفتر خسروان* و در شرح ابیات نخستین داستان رستم و اسفندیار برخی دلایل مبتنی بر اینکه بلبل نام راویان شاهنامه هست، اظهار کرده است. باوجوداین، یکی دو شاهد دیگر هم وجود دارد که اثبات می‌کند این بلبل، صفت یا لقب راویان و شاهنامه‌خوانان بوده که تا دوره‌ی اخیر نیز وجود داشته‌اند.

۱.۲. روش تحقیق

در این جستار از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده و بر بنیاد منابع کتابخانه‌ای، مطالب موردنیاز استخراج و پس از ارزش‌گذاری، موردبحث و بررسی قرار گرفته است.

۲. بحث و بررسی

۲.۱. بلبل در ادبیات روایی

۲.۱.۱. بلبل در خطبه‌ی داستان رستم و اسفندیار

چنان‌که گفتیم، برای اولین بار جلال خالقی‌مطلق حدس فوق را عنوان نمود:

«آنچه در وهله‌ی نخست به تصور می‌آید، آن است که نقل داستان از زبان بلبل و راوی تلقی کردن آن بیانی شاعرانه است که فردوسی در ادامه‌ی خطبه و متناسب با فضای غنایی آن آورده است؛ اما اگر شیوه‌ی طرح این داستان را با دیگر داستان‌های شاهنامه مقایسه کنیم، رفته‌رفته تردیدهایی پدید می‌آید و به نظر می‌رسد که چنین تصویری درست نباشد؛ زیرا در بیت‌های نخست بسیاری از داستان‌ها، از موبدان و پیران و دهقانان سخن به میان می‌آید. به عبارت دیگر این بیت‌ها جایگاه ارجاع دادن به منابع است و بعید می‌نماید که فردوسی به عنوان یک مورخ، یک‌باره این قاعده را کنار گذاشته و یکی از وقایع بسیار مهم کتاب خود را از زبان یک پرنده نقل کرده باشد. همین امر این احتمال را که بلبل در این بیت نام راوی داستان باشد، تقویت می‌کند و خلاف آنچه در آغاز ممکن است به ذهن متبادر شود، این خطبه‌ی داستان است که متناسب با نام راوی داستان پرداخته شده است» (نحوی، ۱۳۸۴: ۵۴-۵۵).

سجاد آیدنلو در شرح این بیت شاهنامه می‌نویسد:

«همچنان‌که دکتر خالقی‌مطلق برای نخستین بار اشاره کرده‌اند، «بلبل» در این بیت غیر از معنای معروف آن (پرنده‌ی خوش‌آواز) که ممکن است در خوانش نخست و به قرینه‌ی ذکر بلبل در مقدمه‌ی داستان به ذهن متبادر شود، می‌تواند لقب راوی داستان نیز باشد که از راه منبع‌منثور در سخن فردوسی وارد شده است و درواقع مدوّنان شاهنامه‌ی ابومنصوری داستان رستم و اسفندیار را از قول شخصی ملقب به «بلبل» نقل کرده‌اند.» (آیدنلو، ۱۴۰۱: ۸۹۷).

در اظهارنظر خالقی‌مطلق، دو نکته‌ی مهم درخور توجه و بررسی است:

«یکی اطلاق بلبل بر شاهنامه‌خوانان و دیگر آنکه گردآورندگان شاهنامه‌ی ابومنصوری احتمالاً داستان رستم و اسفندیار را از روایت شفاهی یکی از گوسان‌ها اخذ کرده‌اند. نکته‌ی اوّل ایشان درست است. لقب بلبل ازجمله القاب شاهنامه‌خوانان بوده... اظهارنظر دیگر خالقی‌مطلق که احتمال داده است، داستان رستم و اسفندیار از روایت شفاهی یکی از گوسان‌های ملقب به بلبل اخذ شده باشد، پذیرفتنی نیست. سابقاً آشکار گردید که شاهنامه‌ی ابومنصوری را به شیوه‌ی «وجاده» نوشته بوده‌اند؛

بنابراین روایت شفاهی در آن راه نداشته است.» (نحوی، ۱۳۸۴: ۵۵-۵۶) و وجاده به معنی نقل قول از کتابی است که اجازه‌ی نقل مطالب آن از نویسنده‌اش حاصل نشده باشد (رک. همان: ۴۱).

ابن ندیم (الفهرست، چاپ زخاو: ۳۱۳) در جزو کتاب‌های افسانه، از اثری هم به نام کتاب بلبل نام برده است «(خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳۶) و می‌توان حدس زد که کتاب افسانه‌ای فوق نیز روایت داستان‌های از زبان بلبل راوی باشد.

۲. ۱. ۲. بلبل در داستان کیخسرو

در شاهنامه‌ی فردوسی بیت دیگری وجود دارد که این حدس را قوت می‌بخشد. در داستان کیخسرو، پادشاه، رامشگران را فرامی‌خواند:

می آورد و رامشگران را بخواند از آواز بلبل همی خیره ماند

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۸)

و بلبل در آن مجلس آواز می‌خواند. قرینه‌ی این مطلب آنجاست که راویان:

ز هر گونه گفتارها راندند	سخن‌های شاهان بسی خواندند
که هر کس که در شاهی او داد داد	شود در دو گیتی ز کردار شاد
همان شاه بیدادگر در جهان	نکوهیده باشد به نزد مهان
به گیتی بماند از او نام بد	همان پیش یزدان سرانجام بد

(همان)

و بامدادان سرایندگان و راویان از روایت فراوان داستان پادشاهان و سخن گفتن زیاده خسته می‌شوند:

ز هر گونه گفتارها راندند سخن‌های شاهان بسی خواندند

(همان: ۱۹)

میرجلال‌الدین کزازی مصرع دوم را به صورت «از آواز، بلبل همی خیره ماند» خوانده است که با این قرائت «بلبل» همان پرنده‌ی معروف خواهد بود که از آوای رامشگران در شگفت شده است (کزازی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۶۴۱)؛ اما سجاد آیدنلو در شرح این بیت نوشته است: «احتمالاً لقب یا صفت بلبل برای رامشگر بزم کیخسرو» (آیدنلو، ۱۴۰۱: ۸۹۷) بوده که مانند دیگر بلبل‌ها و گوسان‌ها صدای خوشی نیز داشته است.

۲. ۲. بلبل راوی در میان دیگر ملل

۲. ۲. ۱. بلبل در ازبکستان، قفقازستان و لهستان

«بوراء» در کتاب خود از حماسه‌خوانی ازبکی به نام ارگاش جومن بلبل (۱۸۷۰-۱۹۳۷م) گزارش می‌کند که تا پنج نسل شغل خانواده‌ی او حماسه‌خوانی بوده، پدر او، جومن (۱۸۳۰-۱۸۸۸م)، به خاطر شهرت زیاد در این فن لقب بلبل می‌گیرد (Bowra, 1952: 371-372) و بنابراین در آسیای میانه و شرق ایران لقب بلبل یک لقب قدیمی بوده که به استادان این فن می‌داده‌اند و مؤلفان شاهنامه‌ی ابومنصوری داستان رستم و اسفندیار را از روایت یکی از همین استادان که لقب بلبل

گرفته بوده است، گرفته‌اند که نام او از راه شاهنامه‌ی ابومنصوری عیناً وارد شاهنامه‌ی فردوسی شده که در آغاز داستان رستم و اسفندیار ضبط است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳۶).

برخی از پژوهشگران افزوده‌اند: «می‌توان از بلبل دیگری نیز در سمرقند یاد کرد که در قره‌گل به گله‌داری مشغول است و پاینام بلبل دارد به نام دشارمان بلبل. و در قفقاز هم تا امروز به خوانندگان بزرگ و استاد، بلبل می‌گویند. همچنین می‌توان ردپای پاینام بلبل را تا لهستان پیگیری نمود. در آنجا نیز در سده‌ی شانزدهم میلادی نقّالان دوره‌گرد و شعرخوانان مردمی که از شهرکی به شهرک دیگر می‌رفتند، پاینام بلبل داشتند و به زبان آن ناحیه به آن ول ول (Vel Vel) می‌گفتند که درست همان بلبل ایرانی است. نام یکی از این ول ول‌ها هنوز بر زبان‌ها مانده است و به او «ول ول زبار زهر» (velvel zbar zahr) می‌گفتند. درخور یادآوری است که این داستان‌گویان و شعرخوانان دوره‌گرد در لهستان از بازماندگان قوم خزر بودند که به مذهب یهود گرویدند و در شمال دریای مازندران می‌زیستند» (فرزین، ۱۳۸۵: ۱۲۴-۱۲۵؛ نقل از: کستلر، ۱۳۶۱: ۱۹۴-۱۹۳).

۲.۲.۲. بلبل در هندوستان

«در هندوستان نیز به‌خصوص در میان پارسیان و مسلمانان، نامیدن شاعران و خنیاگران به «بلبل» مرسوم بوده است. ازجمله شاعری کشمیری (Lexman koul Bulbul) که سام‌نامه‌ی معروفی به نظم داشته، یا سراینده‌ی دیگری به نام «شمس‌الدین بلبل» که از شعرای مسلمان قرن نوزدهم هند است (Datta, 1988/2: 1184 & 1667). در کشمیر حتی در میان مرثیه‌سرایانی که حادثه‌ی کربلا را به شعر روایت می‌کردند، لقب بلبل وجود داشته است (Tikku, 1971: 168) ازجمله شخصی به نام «ملاشرف بلبل» از شعرای کشمیر که داستان حماسی منظومی درباره‌ی واقعه‌ی شهادت امام‌حسن (ع) به نظم کشیده بود» (Indo-Iranica, 1982: 58؛ به نقل از: قائمی، ۱۳۹۲: ۴۱).

۲.۲.۳. بلبل در پاکستان

«در میان نقّالان شاهنامه و راویان قصص حماسی، ازجمله نقّالان قصه‌ی «امیرحمزه‌ی صاحب‌قران» در پاکستان نیز به نام‌هایی چون «آقا بلبل»، «خلیفه بلبل» و... برمی‌خوریم (لخنوی و دیگران، ۲۰۰۷م: ۳۶۵-۳۶۶ و ۶۶۵). در یمان خوانندگان و قصه‌گویان ترک و ازبک نیز (به‌خصوص در میان «کوروغلی‌ها») به‌کاربردن واژه‌ی فارسی بلبل معمول بوده است (Reichl, 1992: 99 & 204)؛ حتی در میان قصه‌گویان مسلمان کوزوو و راویان حماسه‌های قومی در صربستان نیز کسانی با عنوان بلبل شناخته می‌شدند» (قائمی، ۱۳۹۲: ۴۱).

۲.۳. شواهدی دیگر در کاربرد «بلبل» در ایران

نام‌گذاری بلبل برای اشخاص در ایران رسم بوده است؛ اما این بدان‌معنا نیست که هرکس نام بلبل داشته، گوسان بوده؛ برای نمونه در ترجمه‌ی فرج بعد از شدّت از حسین‌بن‌اسعد دهستانی از فردی به نام «اسماعیل‌بن‌بلبل» یاد می‌کند (رک. دهستانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۰۲) که وزیر و دبیر معتمد بالله عباسی در قرن سوم قمری بود. به نوشته‌ی مورخان وی بزرگوار و بخشنده بود و در وزارت به مقام والایی رسید؛ ولی درنهایت بر اثر خشم خلیفه بر او و یارانش کشته شد. بُحْتَری (۲۰۶-۲۸۴ق)، شاعر و مؤلف منتخبات شعر عرب، در ستایش او قصاید متعددی سروده است؛ حتی چنان‌که در روضات آمده به واعظ و خطیب بلیغ هم بلبل می‌گفتند. در الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة نوشته شده: «سبب ملقب شدن این

مرد را به فتال در جایی نیافتم و گویا به واسطه‌ی طلاق لسان او در مقام موعظه و تذکیر و رشاقت بیان، او را فتال گفته‌اند و فتال یکی از اسامی بلبل است و فتل، صیاح بلبل است و در عجم شایع است نسبت دادن واعظ منطبق و خطیب بلیغ را به بلبل همچنان‌که واعظ قزوینی را «بلبل عراق» گویند. و الله العالم» (قمی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۷۴۷).

موارد فوق دلیل و استنادی به موضوع مدنظر پژوهشگر نیست؛ اما در نسخه‌ی خطی کتاب مفتوح القلوب که نویسنده‌ی آن در قرن نهم، تفأل‌اتی از دیوان حافظ را جمع‌آوری کرده، از فردی به نام «حافظ بلبل بابری» یاد می‌کند که هم خود اهل موسیقی بوده و هم فرزندش حافظ قرآن و بهره‌مند از علم موسیقی (رک. هروی، ۹۸۹ق: برگ ۶۸) که این موضوع علاوه بر ارتباط کلمه‌ی حافظ با موسیقی، بیانگر ارتباط واژه‌ی بلبل با خوش‌آوازی نیز هست.

اکبر نحوی نیز به زندگی یکی از این بلبل‌ها در شهر قم اشاره می‌کند: «نقل زندگی‌نامه‌ی یکی از بلبلان شهنامه‌خوان ما را از بحث در این باره بی‌نیاز می‌کند: مولانا فغان‌الدین بلبل، در دارالسلطنه‌ی اصفهان نشوونما و کسب کمالات و هنرها نموده و خط ثلث و نسخ و رقاع را بر طاق بلند نهاده و بسیار بامزه و نازک می‌نویسد. اگرچه بلندپروازی‌ها دارد؛ اما نمی‌تواند خود را از مملوکیت و رقیّت خلاص سازد و جهت رفع خجالت گاهی اسم خود را اصفهانی می‌نویسد و بعضی اوقات «بلبل رند» [بلبل زند هم خوانده می‌شود] و تجاهل می‌نماید که کسی پی به آن نبرد و از دو شاهد عادل خلاصی نمی‌یابد: یکی سیاهی و دیگر نام بلبل... وی شاهنامه را بسیار خوب می‌خواند و تتبع مولانا علی‌رضا تبریزی می‌کند و گاهی مشقِ نسخ تعلیق کرده، قطعه‌ها بر کاغذهای حل‌کاری کرده می‌نویسد؛ اما صورت ترقی ندارد. مدتی در میدان قم آشیانه داشت و به قطعه‌نویسی و شاهنامه‌خوانی اشتغال می‌نمود. ناگاه غوغا و هنگامه را برطرف نموده، عزم دارالسلطنه‌ی قزوین نمود. بیت: بلبل به ناله بلده‌ی قم را وداع کرد/ کاین شهر را ترانه‌ی او ناپسند بود» (نحوی، ۱۳۸۴: ۵۶؛ نقل از: قاضی احمد قمی، ۱۳۶۶: ۴۱) «از این بلبل شهنامه‌خوان قطعه‌ای به خط ثلث و رقاع در مجموعه‌ی مرحوم مهدی بیانی موجود است که تصویر آن را مرحوم سهیل خوانساری در انتهای کتاب گلستان هنر (ص: ۴۱) آورده است. فغان‌الدین در پایین این قطعه نوشته است: «این چند کلمه از جهت سیادت و نقابت پناهی امیرشاه میرزای طباطبایی نوشته شد. مشقه العبد الاقل بلبل شهنامه‌خوان. سنه خمس و الف» (نحوی، ۱۳۸۴: ۵۶).

عبدالعلی دستغیب (زاده‌ی ۱۳۱۰) منتقد و مترجم نام‌آشنای شیرازی در گفت‌وگوی با این پژوهشگر در ۹۳ سالگی می‌گوید: «بلبل یک شغل یا حرفه بوده است. تا این اواخر هم وجود داشت. سنت خیلی قدیمی که به تدریج تبدیل به یک شغل نیم‌ادبی و نیم‌نمایشی شده. اصلش در این اواخر چنین فردی بوده است: آدم ظریف، خوش‌خوان، مجلس‌آرا که مقداری از متون ادبی و تاریخی را حفظ داشته و قصه‌های مردمی را تا حدی بلد بوده است. یکی کم و یکی زیاد، بسته به توانایی خود شخص. من خودم دو تا بلبل دیده بودم؛ یکی در شیراز و یکی در فیروزآباد. به آنان «بلبل» می‌گفتند. بلبل شیرازی آدمی بود خوش‌پوش و دارای قد متوسط. جلوی سینما خورشید سابق سر رودکی، یک قهوه‌خانه بود که بعد شد کلوپ حزب توده و بعد سینما. یکی از کسانی که دوروبر این سینما و قهوه‌خانه می‌چرخید، همین بلبل بود. او شعر و قصه می‌گفت، شوخی و مجلس‌آرایی می‌کرد. خیلی هم حاضر جواب بود. اسم و فامیلش را نمی‌دانم؛ چون به همین بلبل مشهور بود. اشراف شهر، این فرد را برای مجالس خودشان می‌بردند. دو سه بلبل دیگر هم در شیراز بود؛ ولی من فقط این را دیده بودم. در فیروزآباد هم یک نفر بود به اسم آقای فیروزآبادی که بزرگ منطقه بود. بعد از آنکه صولت‌الدوله را گرفته بودند، یک بار من در مجلس او یک بلبل دیدم. کارش هم مثل همان بلبل شیرازی و نامش هم بلبل بود. درواقع

این بلبل‌ها شکلِ منحنی همان بلبل قدیمی و تاریخی بوده‌اند که روزگاری شأنی داشته‌اند و این افراد سطح پایین جایشان را گرفته‌اند؛ مثل پهلوان‌ها که رفتند و لات‌ها جایشان را گرفتند.» (دستغیب، ۲۵ آذر ۱۴۰۲: گفت‌وگو با نگارنده).

۳. نتیجه‌گیری

برای نخستین‌بار جلال خالقی‌مطلق حدسی مطرح می‌کند که این بلبل می‌تواند نه بلبلِ پرنده که لقب یک راوی باشد که در روایت داستان به مقام استادی رسیده است. بیتی دیگر در داستان کیخسرو شاهنامه‌ی فردوسی این حدس را قوت می‌بخشد.

بورا در کتاب خود از حماسه‌خوانی ازبکی به نام ارگاش جومن بلبل گزارش می‌کند که تا پنج نسل شغل خانواده‌ی او حماسه‌خوانی بوده‌اند. در هندوستان نیز به‌خصوص در میان پارسیان و مسلمانان نامیدن شاعران و خنیاگران به «بلبل» مرسوم بوده است. در کشمیر حتی در میان مرثیه‌سرایانی که حادثه‌ی کربلا را به شعر روایت می‌کردند، لقب بلبل وجود داشته است. در میان نقّالان شاهنامه و راویان قصص حماسی در پاکستان نیز به نام‌هایی چون «آقا بلبل»، «خلیفه بلبل» و... برمی‌خوریم و حتی در میان قصه‌گویان مسلمان کوزوو و راویان حماسه‌های قومی در صربستان نیز کسانی باعنوان بلبل شناخته می‌شدند.

پژوهشگر در این مقاله، شواهد نویافته‌ای به شواهد پیشین افزوده است: یکی آنکه در نسخه‌ی خطی کتاب مفتوح‌القلوب از فردی به نام «حافظ بلبل بابری» یاد می‌کند که اهل موسیقی، خوش‌خوانی و آواز بوده، دوم آنکه نقل زندگی‌نامه‌ی یکی از بلبلان شهنامه‌خوان به نام مولانا فغان‌الدین بلبل که شاهنامه‌خوانی می‌کرده، دلیل دیگری بر این ادعاست. سوم آنکه عبدالعلی دستغیب، منتقد و مترجم نام‌آشنای شیرازی، در گفت‌وگوی با این پژوهشگر تأیید می‌کند که بلبل یک شغل یا حرفه بوده و تا این اواخر هم وجود داشته است. سنت خیلی قدیمی که به تدریج تبدیل به یک شغل نیم‌ادبی و نیم‌نمایشی شده. درواقع این بلبل، شکلِ منحنی همان بلبل قدیمی و تاریخی بوده‌اند که روزگاری شأنی داشته‌اند و این افراد سطح پایین جایشان را گرفته‌اند.

منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۴۰۱). دفتر خسروان (برگزیده‌ی شاهنامه‌ی فردوسی). تهران: سخن.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۸). گلِ رنج‌های کهن (برگزیده‌ی مقالات درباره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی). به‌کوشش علی دهباشی، تهران: ثالث.
- دستغیب، عبدالعلی. (۲۵ آذر ۱۴۰۲). گفتگو با نگارنده.
- دهستانی، حسین‌بن‌اسعد. (۱۳۶۳) فرج بعد از شدت. به تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: اطلاعات.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۸). از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. به‌کوشش جلال خالقی‌مطلق، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۷). شاهنامه. به‌کوشش فریدون جنیدی، شش مجلد، تهران: بنیاد نیشابور.

فرزین، احمدعلی. (۱۳۸۵). «خنیاگران و سرودگویان دوره‌گرد». نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران،

سال ۵۷، شماره‌ی ۴، صص ۱۱۳-۱۳۲، https://journals.ut.ac.ir/article_28116.html

قائم، فرزاد. (۱۳۹۲). «تحلیل سیر تاریخی سراینده-راویان و نقش سنت روایت شفاهی در روند روایات پهلوانی در

ایران». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره‌ی ۱۱، شماره‌ی ۳۱، صص ۲۵-۵۷.

<https://literature.ihss.ac.ir/ar/Article/9938/FullText>

قمی، عباس. (۱۳۸۵). *الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة*. محقق: ناصر باقر بیدهندی، دو مجلد، قم: بوستان کتاب.

قمی، قاضی احمد. (۱۳۶۶). *گلستان هنر*. تهران: چاپ بنیاد فرهنگ.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). *نامه‌ی باستان*، ج ۶، تهران: سمت.

کستلر، آرتور. (۱۳۶۱). *خزران*. ترجمه‌ی محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.

نحوی، اکبر. (۱۳۸۴). «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه». *نامه‌ی فرهنگستان*، دوره‌ی ۷، شماره‌ی ۲۸، صص

۳۲-۶۴. <https://ensani.ir/fa/article/journal-number/15681>

هروی، محمدبن‌شیخ‌محمد. (کتابت: ۹۸۹ق) *مفتوح‌القلوب (تغلیات از دیوان حافظ)*. دست‌نویس شماره‌ی ۵۷۸ کتابخانه‌ی

دانشگاه استانبول، نستعلیق، کاتب: علاءالدین منصور شیرازی، ۷۸ برگ.

Bowra, Cecil Maurice. (1952). *Heroic Poetry*. Macmillan.

Datta, Amaresh, Mohan Lal & Sahitya Akademi. (1988). *Encyclopaedia of Indian literature*. vol. 2, Sahitya Akademi.

Indo-Iranica. (1982). v.35, By Iran Society (Calcutta, India) Published by Iran Society.

Reichl, Karl. (1992). *Turkic Oral Epic Poetry*. Tradition, Forms, Poetic Structure, Garland.

Lakhnavi, Ghalib, Abdullah Bilgrami, Musharraf Farooqi & Hamid Dabashi. (2007). *The Adventures of Amir Hamza: Lord of the Auspicious Planetary Conjunction*. Translated by Musharraf Farooqi, Modern Library.

Tikku, Girdhari L. (1971). *Persian Poetry in Kashmir, 1339-1846: An Introduction*. University of California Press.